

فصلنامه محیط راهبردی

سال چهارم، شماره ۱۰، بهار ۱۳۹۹

مقاله پژوهشی، صفحه ۵۳ تا ۸۶

ریشه یابی عوامل ایجاد و رشد گروه های افراطی و تروریستی در منطقه غرب آسیا

کیومرث یزدان پناه درو^۱

پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۱/۲۷

دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۱۱/۱۷

چکیده

منطقه غرب آسیا (که بخش مهمی از خاورمیانه را در بر می گیرد) از پرتنش ترین و حساسیت زا ترین مناطق جهان می باشد. در دوره معاصر، همواره خشونت و ناآرامی به انحای مختلف، از جنگ گرفته تا ترور، انقلاب و کودتا در این منطقه جاری بوده است. در این میان، تروریسم، به خصوص در شرایط فعلی، از مهمترین دلایل ناآرامی و خونریزی ها بوده که توجه بسیاری از دولت ها و ملت های جهان را به خود جلب کرده است. خطر تروریسم، آنگاه برای همه جهانیان جدی تر احساس شد که دامنه آن از سطح منطقه فراتر رفت و سراسر جهان را در بر گرفت. با این وجود، تابحال بیشتر عکس العمل ها و راه حل ها در برابر این مساله و در جهت صلح و آرامش در منطقه، شتابزده و سطحی نگر بوده است و به همین دلیل نیز کمترین نتیجه را داشته است. این پژوهش در نظر دارد به عوامل زیرساختی و ریشه ای ایجاد، تولید و بازتولید خشونت و تروریسم در منطقه بپردازد. یافته های تحقیق، ضمن معرفی مهمترین عوامل زیرساختی دخیل در پدیده تروریسم در منطقه، بر این مطلب تاکید دارد که تابحال تلاش برنامه ریزی شده ای در جهت حل ریشه ای مسائل مولد خشونت در منطقه انجام نشده و برای حل این معضل و دستیابی به صلح و امنیت در منطقه، راه اساسی، حل ریشه ای این مسائل است که هرچند مسیری نسبتا طولانی، اما مطمئن به سوی صلح پایدار می باشد.

کلیدواژه ها: تروریسم، غرب آسیا و خاورمیانه، ریشه ها و عوامل

^۱ . استادیار دانشگاه تهران، دانشکده جغرافیا

۱. مقدمه

شکی در این نیست که منطقه غرب آسیا و خاورمیانه، امروز در باتلاقی از مشکلات و مسائل ریز و درشت فرو رفته است، بطوریکه به جرات می توان آنرا کلکسیون یا رنگین کمانی از بحران در زمینه های مختلف سیاسی، نظامی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و ... دانست. مشکلات این منطقه در بازه وسیعی از جنگ، تروریسم، ناامنی، فساد، بیکاری، اختلافات قومی و مذهبی و... مطرحند. در این میان، تروریسم از پرخسارت ترین و مهمترین آنهاست. میزان وسیع خسارت های پدیده تروریسم از یکسو و از سوی دیگر خصوصیات ویژه این پدیده که آنرا در حدی فراتر از خسارات ظاهری مطرح می سازد، موجب نگرانی نه تنها کشورهای منطقه بلکه قدرت های جهانی شده است. از جمله این خصوصیات می توان به: قابلیت انتشار این پدیده در سطح جهان (مشابه یک بیماری مسری)، نامشخص بودن مکان و زمان حمله از جانب تروریست ها (اصل غافلگیری)، بین المللی شدن این پدیده در عصر جهانی شدن (انجام عملیات در هر گوشه دنیا با وجود استقرار هسته مرکزی در مکانی دوردست)، تهدید موجودیت و منافع تقریباً همه کشورها (فارغ از شکل و ایدئولوژی، به دلیل اصل اعتراضی و یاغی بودن این گروه ها)، امکان حمله تقریباً به هر هدف و عملکرد نامتقارن (با در اختیار داشتن نیروهایی از جان گذشته و انتحاری) و... اشاره کرد. با وجودیکه سالها از اعلام وجود اولین گروه های تروریستی فراگیر می گذرد، جای تعجب است که نه تنها این گروه ها ریشه کن نشده اند، بلکه در گذر این سال ها یا همچنان به حیات خود ادامه می دهند یا جای خود را به گروه هایی حتی قدرتمندتر از خود داده اند. با کمی تامل، می توان دریافت که دلیل اصلی این امر در برخوردهای سلیقه ای، کارشناسی نشده و در مجموع، روینایی با پدیده تروریسم بوده است. به عنوان مثال، ایالات متحده امریکا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، بجای خویشتنداری و بررسی عمیق و دقیق ریشه های این حادثه، به شکلی احساسی و شتابزده به افغانستان و سپس عراق حمله کرد. همانطور که می دانیم این حملات نه تنها موجب ریشه کنی تروریسم نشد، بلکه شعله های آن در منطقه را مشتعل تر و دامنه آن در سطح دنیا را

فراگیرتر کرد. دلیل این بود که آمریکایی‌ها می‌خواستند با تروریسم به شکل نظامی برخورد کنند، غافل از آنکه تروریسم، پدیده‌ای پیچیده است که تنها بعد ظاهری و روساختی آن، خونریزی و از جنس سخت است. در مقابل، ابعاد درونی آن، ترکیب پیچیده‌ای از مسائل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و... می‌باشد که برخوردی مناسب و متناسب را می‌طلبد.

بر همین اساس، این پژوهش بنا دارد به شکل ریشه‌ای و زیربنایی، دلایل و علل زیرساختی شکل‌گیری و فعالیت گروه‌های خشن تروریستی در منطقه را بررسی کند. به همین جهت، سعی شده از تحلیل‌های موردی این گروه‌ها تا حد امکان پرهیز شده و بیشتر به مسائل مشترک پرداخته شود. ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که هرچند ممکن است عوامل دیگری نیز در ایجاد گروه‌های تروریستی در اقصی نقاط جهان موثر باشند، تلاش شده تا تنها به اهم عواملی پرداخته شود که در منطقه جغرافیایی مورد نظر (غرب آسیا) مطرح بوده و به ویژه مختص این منطقه باشند.

مبانی نظری تحقیق

جنبش اجتماعی

به طور کلی، دو تعریف عمده از جنبش‌های اجتماعی شده است. در تعریف اول، وجود «جامعه مدنی» برای شکل‌گیری جنبش اجتماعی را ضروری دانسته‌اند. طبق این دیدگاه، آنچه در شرایط فقدان جامعه مدنی یا ضعف بنیادی جامعه مدنی، بر می‌خیزد، نه یک جنبش اجتماعی، بلکه صرفاً جنبشی جمعی است. بر این اساس، مواردی چون افراط‌گرایی و تروریسم طبق این نظر، در حیطه جنبش‌های اجتماعی جای نمی‌گیرند بلکه در طیفی از شورش‌های کور تا جنبش‌های توده‌ای - فاشیستی، طبقه بندی می‌شوند. بنابراین، جنبش‌های اجتماعی به طور کلی به دوران شکل‌گیری دولت ملی مدرن و حضور جامعه مدنی مربوط می‌شوند (واعظی، ۱۳۹۲: ۲۵۳-۲۵۴).

از دیدگاه دیگر، هرگونه حرکتی که از عوامل یا نیروهای داخلی نشأت گرفته باشد، خواه بر اساس جامعه مدنی باشد یا خیر، نیز جنبشی اجتماعی محسوب می شود. بر این اساس، تروریسمی که متکی به دولت و حکومت خاصی نباشد نیز جنبشی اجتماعی است.^۱

تروریسم

از تروریسم، تابحال تعاریف بسیار زیاد و متنوعی صورت گرفته است. بطوریکه آلکس اشمید از صاحب نظران مطرح این عرصه، ۱۰۹ تعریف متفاوت از آنرا جمع آوری و طبقه بندی کرده است! (سمعی اصفهانی و سالکی، ۱۳۹۴: ۷۹).

بنابراین نه تنها غیرممکن است که در یک نوشته کوتاه به تمامی این تعاریف اشاره کرد، همچنین بسیار دشوار است که یک تعریف را به عنوان تعریف استاندارد و واقعی تروریسم انتخاب کرد. بنابراین در اینجا سعی شده مهمترین و جامع ترین این تعاریف عرضه شود:

تروریسم عبارت است از هرگونه کاربرد غیرقانونی و سازماندهی شده زور یا خشونت بر ضد اشخاص و اموال به قصد ترساندن یا وادار کردن شهروندان یا دولت ها به انجام کاری در راستای یک هدف سیاسی یا اجتماعی خاص (ناجی راد، ۱۳۸۷: ۱۹).

تعریف آلکس اشمید در کتاب معروف «تروریسم سیاسی، یک راهنمای تحقیقی»: «تروریسم، شیوه اقدامات تکراری به منظور ایجاد دلهره و رعب و وحشت است که به دلایل سلیقه ورزی، جنایی و یا سیاسی توسط گروه های مختلف به کار گرفته می شود» (ناجی راد، ۱۳۸۷: ۴۲).

تعریف جامع پال پیلار نیز یکی از معتبرترین تعاریف از این مفهوم به شمار می رود: «تروریسم خشونت از پیش طراحی شده، با جهت گیری سیاسی بر ضد اهداف غیر نظامی

^۱. در غیر اینصورت، تروریسم دولتی خوانده می شود.

از سوی گروه‌های خُرد ملی و عوامل مخفی است که معمولاً برای تاثیرگذاری بر مخاطبان به کار گرفته می‌شود» (ناجی راد، ۱۳۸۷: ۴۳).

اسلامگرایی

پارادایم اسلامگرایی که از سوی غربی‌ها تحت عنوان اسلام سیاسی مورد خطاب قرار می‌گیرد، بر این مساله تاکید دارد که برخلاف دین فردی شده و سکولاریسم در جوامع غربی، اسلام، دین سیاسی و اجتماعی است و برای تمام عرصه‌های حیات انسانی، اعم از فردی و اجتماعی برنامه دارد (واعظی، ۱۳۹۲: ۳۴۱-۳۴۰).

روش تحقیق

این تحقیق به روش توصیفی - تحلیلی انجام گرفته و در آن از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی بهره برده شده است.

یافته‌های تحقیق

نقش مهم پدیده تروریسم در معادلات ژئوپلیتیکی جهان امروز

با پیچیده‌تر و مهلک‌تر شدن تروریسم جهانی، این مشکل به اقصی نقاط جهان کشیده شده و قدرت‌های مهم، کوچک و ضعیف را به یک صورت تحت تاثیر قرار می‌دهد. امروزه به استثنای تروریسم بین‌المللی، منازعه و درگیری در محدوده جغرافیایی آن مهار شده است (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۲۸).

تقریباً یکصد کشور از پایان جنگ جهانی دوم هدف حملات تروریستی بوده‌اند. این کشورها تقریباً در همه نقاط جهان پراکنده بوده‌اند. از این بین ۳۴ کشور نیز مسلمان هستند که نشان از آسیب‌پذیری خود مسلمانان در برابر تروریسمی که از آن به عنوان «تروریسم اسلامی» یاد می‌شود، دارد (همان: ۱۸۵).

نمودهای تروریسم

گروههای تروریست برای رسیدن به هدفهای خود شیوه های گوناگون به کار می برند. شیوه های اجرایی کارهای تروریستی با توجه به اختلاف زمان، مکان، امکانات، رهبری ها، هدفها، سازماندهی و برنامه ریزی ممکن است با هم تفاوت داشته باشند. از نظر اندیشمندان مرتبط با تروریسم، هواپیماربابی، آدم ربایی و بمب گذاری از نمودهای اصلی فعالیتهای تروریستی است که در همه یا بیشتر فعالیتهای تروریستی دیده می شود. برای نمونه آلتون و پلینو برآند که هواپیماربابی، گروگانگیری، خرابکاری، بمب گذاری، بانک زنی، آدم ربایی سیاسی و آدم کشی از شیوه های رایج تروریستی است که برای اثرگذاری بر تصمیمات سیاسی یک دولت انجام می گیرد. (سمیعی اصفهانی و سالکی، ۱۳۹۴: ۷۵)

گونه های تروریسم

تروریسم را می توان برپایه عوامل گوناگون همچون موضوع، انگیزه عمل، عاملان و گروهها، فعالیتهای دامنه جغرافیایی، ایدئولوژی یا آمیزه ای از برخی از این عوامل دسته بندی کرد. در زیر، نگاهی به نظرات اندیشمندان و پژوهشگران در این زمینه می اندازیم:

عبدالله خانی، در بررسی گونه های تروریسم، به سیزده گونه تروریسم رسیده است: تروریسم ناسیونالیستی، سیاسی، مذهبی، انتحاری، هسته ای، دولتی، کشاورزی، جنایی، تروریسم مورد پشتیبانی دولت، نارکوتروریسم، سایبر تروریسم، بیوترووریسم و تروریسم آزاد. لاکوئر نیز چهارگونه متمایز از تروریسم را برمی شمرد: تروریسم بین المللی، چپگرا، شهری و تروریسم قوم گرایی جدایی طلب. دِردریان هشت گونه از تروریسم را شناسایی کرده است: تروریسم اسطوره ای، آنارشیک، اجتماعی، قومی، مواد مخدر، دولتی، ضد تروریسم و تروریسم ناب. جاناتان وایت در اثر خود به نام مقدمه ای بر تروریسم پنج گونه از تروریسم را شناسایی کرده است: تروریسم ایدئولوژیک، جنایی، ناسیونالیستی، دولتی و تروریسم انقلابی. اما در این میان یک گونه شناسی دقیقتر برپایه منطق واحد و با توجه به

انگیزه‌های عاملان کارهای تروریستی از سوی الکس اشمید ارائه شده است. اشمید تروریسم را به سه گروه کلی: تروریسم سیاسی، تروریسم پاتولوژیک یا بیمارگونه و روانی و جرم سازمان یافته مرتبط با تروریسم تقسیم می‌کند. از دید اشمید، در تروریسم سیاسی، انگیزه بیشتر معطوف به حکومت و حاکمیت است. اشمید تروریسم سیاسی را مهمترین گونه‌ی تروریسم می‌داند و آنرا به چهار بخش کلی: تروریسم هوشیار، تروریسم شورشی، تروریسم مورد پشتیبانی حکومتها و تروریسم دولتی یعنی گونه‌ی ای از تروریسم در چارچوب مقاصد دولتها که بیشتر با انگیزه سرکوب مخالفان یا دستیابی به هدفها و منافع منطقه‌ای و بین‌المللی صورت می‌گیرد، تقسیم می‌کند (سمیعی اصفهانی و سالکی، ۱۳۹۴: ۷۵ - ۷۶).

جایگاه تروریسم در طبقه‌بندی جنبش‌های اجتماعی - سیاسی

«به طور کلی می‌توان شیوه‌های عمل جنبش‌های اجتماعی را به دو دسته تقسیم کرد:

۱- شیوه‌های خشن مانند اعتراضات خودجوش ناگهانی، تظاهرات خیابانی که معمولا همراه با برخورد با پلیس است، آشوب، بمب‌گذاری و تروریسم.

۲- شیوه‌های غیرخشن، مانند تظاهرات آرام خیابانی یا شرکت در اجتماعات و گردهم‌آیی‌های سیاسی و اجتماعی، اعتصاب، تحریم».

در طبقه‌بندی جنبش‌های اجتماعی، یک نوع طبقه‌بندی که بیشتر مرسوم است طبقه‌بندی جنبش‌های اجتماعی و سیاسی بر پایه‌ی سوی‌گیری‌های سیاسی آنهاست که درباره‌ی احزاب سیاسی نیز به کار می‌رود. از این نظر می‌توان جنبش‌ها را در سه دسته‌ی راست، مرکز یا میانه و چپ طبقه‌بندی کرد و در سمت راست و چپ نیز جنبش‌های راست افراطی و چپ افراطی را متمایز کرد. در سمت راست افراطی، جنبش‌های ارتجاعی یا واپس‌گرا قرار دارند. این جنبش‌ها می‌کوشند روندهای کنونی را وارونه کنند و معمولا

نژادپرست، ضد کمونیست و ضد خارجی هستند. مانند نازیسم و فاشیسم. این جنبش‌ها از شیوه‌های عمل خشن، خشونت و تروریسم استفاده می‌کنند.

تقسیم بندی حکومت های منطقه

واعظی (۱۳۹۲)، حکومت های عربی منطقه را به دو دسته کلی تقسیم می‌کند: جوامع عربی دارای نظام پادشاهی موروثی و جوامع عربی دارای نظام های غیرپادشاهی (اما دیکتاتوری). کشورهایی چون مصر، تونس، لیبی، عراق و سوریه جزء کشورهای دسته دوم به شمار می‌آیند و تقریباً باقی کشورهای عربی از دسته اول هستند. به نظر می‌رسد که با توجه به اینکه تعدادی از کشورهای منطقه غرب آسیا، خارج از جهان عرب به حساب می‌آیند، می‌توان دسته سوم را نیز به دو دسته فوق افزود و نام آن را جوامع غیرعربی منطقه (که عموماً دارای نظام های مردم سالارانه تر می‌باشند) نامید. ایران و ترکیه نمونه های بارز کشورهای این گروه می‌باشند.

به عقیده واعظی، «تمام جوامع عربی دارای نظام پادشاهی موروثی، دارای نوعی جامعه مدنی شبه ساکن و ایستا می‌باشند که به دلیل برخی ویژگی های سنتی پدرسالارانه، واکنش های جمعی اعتراضی در آنها بسیار مسالمت جویانه تر از موارد مشابه در رژیم های غیرپادشاهی عربی می‌باشد. به نظر می‌رسد آینده تحولات سیاسی - اجتماعی در این جوامع، بسیار کند اما در عین حال تثبیت شده و برگشت ناپذیر خواهد بود در حالی که در جوامع عربی متعلق به طیف مقابل، شاهد جنبش های اعتراضی خشن و رادیکال اما در عین حال برگشت پذیر و در بسیاری موارد چرخه ای خواهیم بود» (واعظی، ۱۳۹۲: ۲۴۲). در همین راستا به نظر می‌رسد کشورهای دسته سوم را بتوان حداقل نظام های پادشاهی عربی و نظام های دمکراتیک غربی دانست. یعنی وضعیت این کشورها در بعضی از عناصر مانند روند تدریجی تحولات سیاسی و اجتماعی شبیه نظام های پادشاهی عربی است اما ساختار جامعه مدنی آنها پویاتر از این قبیل کشورها بوده و به نظام های دمکراتیک گرایش دارد.

دلایل اهمیت منطقه غرب آسیا

منطقه غرب آسیا که بخش عمده‌ای از منطقه خاورمیانه را تشکیل می‌دهد، در دوران معاصر همواره آبستن تنش و درگیری بوده است. این امر از سه دلیل عمده ناشی می‌شود:

اول اینکه این منطقه، مهد بزرگترین ادیان موجود می‌باشد. اسلام، مسیحیت و یهودیت، همگی از این منطقه برخاسته‌اند و تاریخ، شاهد درگیری‌های متعدد پیروان این ادیان در این منطقه یا سایر مناطق جهان بوده است.

دوم به این دلیل که این منطقه به عنوان چهارراهی محل تلاقی، اتصال و ارتباط سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا است. بجز مهد ادیان بزرگ، این منطقه را می‌توان مهد تمدن بشر نیز دانست: «آبیاری، فلزکاری، خط‌نویسی، برنامه‌ریزی و سازماندهی سیاسی فضا، نوآوری‌هایی بودند که از این منطقه به دره نیل، جلگه بین‌النهرین و دره سند راه یافت. در سه هزار سال پیش از میلاد، شهرنشینی در خاورمیانه آغاز شده و یکپارچگی سیاسی بی‌سابقه‌ای به وقوع پیوسته بود» (میرحیدر، ۱۳۸۲: ۷۲).

نهایتاً به این دلیل که مهم‌ترین منابع انرژی جهان در این منطقه واقع شده است. بزرگترین ذخایر نفت جهان بی‌تردید در این منطقه قرار دارد. این مساله باعث شده منافع قدرت‌های بزرگ و صنعتی جهان با سرنوشت این منطقه گره بخورد.

ریشه‌ها و عوامل شکل‌گیری و فعالیت گروه‌های افراطی و تروریستی در منطقه

۱. دولت‌های ضعیف و غیرمردمی در منطقه

اکثر دولت‌ها و حکومت‌های منطقه از غیرمردمی بودن رنج می‌برند. این امر، منطقه را به شدت بی‌ثبات کرده است، بطوریکه از هر تحرک داخلی یا خارجی قوی متاثر می‌گردد. نمونه بارز این امر را می‌توان در جنبش زنجیره‌ای موسوم به «بهار عربی» که درصد قابل توجهی از کشورهای منطقه را در بر گرفت، اشاره کرد.

این رویکرد، بیش از همه ناظر به ضعف ساختاری دولت های حاکم در منطقه از منظر دمکراتیک است. این دولت ها عموماً اقتدارگرا و رانتی-نفتی می باشند. «پس از دهه ۱۹۷۰، دولت های منطقه، در جستجوی رهیافتی بودند تا موقعیت راهبردی خود را ارتقا بخشند. از این رو، «نظریه دولت اقتدارگرا» به عنوان رهیافتی مسلط در این ارتباط انتخاب شد. بر اساس این رهیافت، نظام های سیاسی منطقه گرفتار دولت های مستبد شدند. این دولت ها رابطه خود را با جامعه از دست دادند، هیچ گونه تمایلی از خود به مشارکت جامعه در ساختار سیاسی نشان ندادند و محور اصلی تدام قدرت خود را بر سرکوب قرار دادند» موضوعی که در رابطه با دولت های رانتی - نفتی در منطقه مطرح است، در وهله اول، استقلال دولت از جامعه و در نتیجه تضعیف ساز و کارهای مدنی و دمکراتیک و بالعکس جنبه اقتدار گرایانه دولت است و در وهله دوم به دلیل ماهیت این نوع اقتصاد و نهادهای سیاسی حاصل از آن، این حکومت ها، اغلب در شرایط بحرانی به سر می برند شاهد این مثال، بروز کودتاها و انقلاب های متعدد در سال های اخیر در کشورهای منطقه است. همچنین از آنجا که مهمترین وجه دولت رانتی - نفتی، استقلال مالی آن از جامعه و پرداخت هزینه های آن است، دولت به گونه ای خودمختار اداره می شود و از منظر پاسخگویی و مسئولیت، نیازی به کسب مشروعیت از طریق نهادهای دمکراتیک ندارد (واعظی، ۱۳۹۲: ۲۱۸-۲۱۷ و ۲۱۰) از بین مناطق عمده جهان، منطقه خاورمیانه دارای پایین ترین شاخص سطح دمکراسی در دنیا می باشد (جدول ۱).

نام کشور	رتبه (از مجموع ۱۶۷ کشور)	نمره (از ۱۰)	وضعیت
ترکیه	۹۸	۵/۱۲	بینابین
عراق	۱۱۱	۴/۲۳	"
امارات متحده عربی	۱۵۲	۲/۶۴	رژیم اقتدارگرا
عربستان سعودی	۱۶۱	۱/۸۲	"

سوریه	۱۶۳	۱/۷۴	"
-------	-----	------	---

جدول ۱- نمره شاخص سیاسی تعدادی از کشورهای منطقه (از نظر دمکراتیک بودن)

(The Economic Intelligent Unit: www.eiu.com: 2014)

به جرات می توان گفت تجربه سال های دراز حکومت های اقتدارگرا در کشورهای منطقه در اکثر موارد باعث ایجاد الگوی اقتدارگرایی در این کشورها شده است، به طوریکه گویی خود ملت های منطقه نیز توان و آمادگی داشتن حکومت های دمکراتیک را ندارند. به عنوان نمونه، در کشورهایی چون عراق، پس از سرنگونی حکومت پادشاهی، حکومتی در قالب جمهوری بر سر کار آمد که مجددا همان روال دیکتاتوری مطلقه سابق و حتی بدتر از آن را ادامه داد یا در ایران که مردم توانایی تحلیل دولت دمکراتیک مصدق را نداشتند.

در چنین شرایطی طبیعی و محتمل است که جامعه همواره در صدد کسب شرایطی باشد تا بتواند موقعیت خود را در فضای سیاسی بازسازی کند. به همین دلیل پیشینی می شد دولت های اقتدارگرای منطقه با مشکلات پایان ناپذیری رو به رو شوند (همان: ۲۱۰).

بنابراین تحلیل، در کشورهای استبدادی، به دلیل تمرکز قدرت در دست یک شخص یا گروه خاص و عدم توزیع صحیح و عادلانه آن، جهت کسب قدرت راهی بجز توسل به خشونت باقی نمی ماند. این امر جامعه را به سمت ایجاد جریان های اعتراضی و حتی تروریستی سوق می دهد. «تروریسم معمولا در فضا و شرایطی رخ می دهد که در آن قدرت به صورت ناعادلانه توزیع شده باشد. در این فضا، یک طرف، از قدرت سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی بیشتری برخوردار است و طرف دیگر برای جبران ضعف خود، به حربه تروریسم متوسل می شود. این پدیده در کشورهای استبدادی کاملا محسوس است» (ناجی راد، ۱۳۸۷: ۴۶).

ساختار حکومتی در اکثر کشورهای خاورمیانه، موجب ناکارآمدی این نظام ها و شکاف میان حکومت و مردم شده است. به این ترتیب، ابزارهای حکومتی همچون دستگاه

اجرائی متمرکز، نظام حقوقی، احزاب و ... به جای اینکه در خدمت حکومت قانونمند و کارآمد برای شهروندان قرار بگیرد، به ابزاری در دست حکومت های مستبد برای تامین اهداف خود تبدیل شده اند. (واعظی، ۱۳۹۲: ۲۹۷)

به عقیده آریکولا و روزنفلد، تروریست هایی چون بن لادن و پیروان او، محصول ناامیدی تحقق حقوقشان در جوامعی هستند که در آنجا مخالفت سیاسی با نظر اکثریت، غیرقانونی است. آنها محصول تنفر شدید از حکومت های استبدادی حاکم بر کشور خود و سلطه آمریکا بر این حکومت ها هستند (محمدی و حاضری، ۱۳۹۱: ۱۸۹).

در مقابل، این یک واقعیت ملموس است که در کشورهای غربی، نیاز متقابل دولت و مردم به یکدیگر باعث ایجاد نوعی رابطه متقابل شده که از یکسو برای دولت، مشروعیت و از دیگر سو برای ملت، دموکراسی به ارمغان آورده است.

رویکردی که امروزه کشورهای مدرن به کار می گیرند استفاده از مکانیزم به رسمیت شناسی گروه های اقلیتی از طریق چانه زنی و معامله گری با این گروه ها به منظور جلوگیری از خطرات احتمالی بعدی است. در مقابل، تجارب گذشته در کشورهای غیردمکراتیک نشان می دهد واکنش های قهری و غیرمنطقی، موجب بازتولید خشونت تروریستی و ایجاد جامعه خطرپذیر می شود (همان: ۲۰۰).

در سال های اخیر اکثر کشورهای منطقه، با بی ثباتی سیاسی مواجه شدند. این بی ثباتی یا از نوع داخلی بود و یا با دخالت خارجی به وقوع پیوست. اگر دقیق تر بررسی کنیم از میان کشورهای منطقه، شش کشور درگیر پدیده موسوم به «بهار عربی» شدند (البته در مجموع ۱۲ کشور عمیقاً درگیر این پدیده شدند که شش کشور در آفریقا قرار داشتند) و دو کشور افغانستان و عراق نیز با هجوم نظامی ایالات متحده مواجه گردیدند. این بی ثباتی ها که مستقیماً سبب تضعیف شدید دولت ها شد، فرصت مناسبی در اختیار گروه های تروریستی قرار داد تا با قدرت در این عرصه های جغرافیایی فعال شوند.

در نهایت اینکه حکومت و ملت، به عنوان دو عامل اساسی موجد تحولات ژئوپلیتیکی در کشورهای منطقه، در عین داشتن تاثیر منفرد، در کنش و واکنش با یکدیگر نیز با ایجاد اثر سینرژیکی، موجب تاثیری مضاعف بر تحولات می‌باشند. حکومت‌های منطقه، با قرائت‌های سلیقه‌ای و اغلب کهنه از دین (غالباً اسلام)، به تدریج عاملی در جهت انباشت مطالبات به روز و اکثراً به حق مردم می‌گردند. ملت نیز در شرایط وجود حکومت ناکارآمد یا مستبد یا هردوی اینها، در پی ناجی برای خود خواهد بود. این ناجی می‌تواند در طیف وسیعی از انقلابات مردمی (مانند آنچه در چند کشور عربی پدید آمد) تا کشورهای بیگانه (مانند هجوم آمریکا و متحدانش به افغانستان و عراق) تا حتی گروه‌های تروریستی با اهداف مبهم و شناور (طالبان، القاعده و داعش) قرار بگیرد.

۲. معضل هویت در کشورهای منطقه

در دانش جغرافیای سیاسی، از علت وجودی و اندیشه سیاسی به عنوان دو عامل مهم، اولی در شکلگیری و دومی در بقای یک کشور نام برده شده است.

یکی از ویژگی‌های مهم اغلب حکومت‌های منطقه، فقدان سازگاری و انطباق بین حکومت و هویت یا به عبارت دیگر، بین حکومت، سرزمین و ملت است. این مساله، یعنی فقدان انطباق بین حکومت و مرزهای سرزمینی و ملت ساکن در چهارچوب سرزمینی با هویت خاص، باعث اجاد چالش‌ها و در نتیجه کاهش مشروعیت حکومت‌ها شده است. هویت‌های درون مرزهای کشورها در بسیاری موارد یا هویت خرد و فراملی هستند یا هویت‌های فراملی و به ندرت انطباق کاملی بین مرزهای هویتی و مرزهای سیاسی وجود دارد (واعظی، ۱۳۹۲: ۲۲۰)

بنابراین به شکل فشرده می‌توان معضلات هویتی کشورهای منطقه را در دو شکل

خلاصه کرد:

۱. غلبه هویت فراملی بر ملی: در این بخش دین اسلام و زبان عربی عوامل هویت و وحدت بخش بین جوامع منطقه هستند. در واقع اینجا امت اسلامی و ملت عربی، مفاهیمی قدرتمند هستند که به راحتی می توانند بر هویت های ملی کشورها، سایه بیندازند.

۲. غلبه هویت فروملی بر ملی: در بیشتر جوامع عربی، همچنان قبیله و عشیره، حرف اول را می زند و هویت و وفاداری ملی در حاشیه قرار می گیرد.

به همین دلیل در کشورهای شمال عربی (سوریه، عراق و مصر)، ایدئولوژی های هویت بخش فراملی عربی در دهه های گذشته و اسلامی در دهه اخیر، بسیار گسترده تر و عامه پسندتر از هویت های محدود به سرزمین های به اصطلاح ملت پایه ساخته شده و مدرن بوده اند. آنچه که منطقه خاورمیانه و بطور اخص هسته عرب این منطقه را منحصر به فرد می کند، تاریخ استثنایی هویت های فرادولتی و فراملی آن است. از آنجا که نظام دولت در خاورمیانه بر یک ساختار یکپارچه فرهنگی و زبانی اعمال شده است، در نتیجه هیچگونه جلوه ای از یکپارچیک سیاسی، وفاداری مردم به حکومت و هویتی خاص مشاهده نمی شود (واعظی، ۱۳۹۲: ۲۲۱ و ۲۲۲). این است که گروه های تندر بر مبنای هویت دینی - عربی، به راحتی در این منطقه پا می گیرند و اعضای آنها اغلب نه از یک ملیت (مصنوعی) بلکه از کلیت اعراب می باشند.

در واقع در این منطقه، بیشتر دولت ها و کشورهای مصنوعی شکل گرفته اند و مرزها، بین ملل عرب مسلمان فاصله انداخته اند. در نتیجه می توان گفت شیوه تکوین دولت مدرن در خاورمیانه و تناقضات آن، از اساسی ترین دلایل و ریشه های مصائب و مشکلات سیاسی - اجتماعی کنونی این جوامع می باشد (همان: ۲۰۵)

۳. مسائل اقتصادی

همانطور که می توان نشان داد، مسائل اقتصادی در ارتباط مستقیم با ضعف و ناپایداری سیاسی حکومت ها در منطقه قرار دارد، چنانچه به طور کلی، کشورهای

ثروتمندتر منطقه معمولاً از ثبات و آرامش بیشتری نیز برخوردار بوده‌اند و گروه‌های خشن تروریستی در آنها کمتر مجال فعالیت یافته‌اند.

شکاف بین طبقات و مناطق مختلف در اکثر کشورهای خاورمیانه، مدام در حال افزایش است و شدت گرفتن مشکلات اقتصادی و اجتماعی، شیوع فساد گسترده و وجود تعدادی محدود از نخبگان مرتبط با عناصر قدرت که سرمایه کشور را در دست گرفته‌اند، به افزایش نارضایتی انجامیده است. بطوریکه می‌توان گفت شکاف طبقاتی به یکی از ویژگی‌های جوامع خاورمیانه تبدیل شده و این شرایط یکی از مولفه‌های تاثیرگذار برای جدایی مردم از حکومت و ظهور جنبش‌های اعتراضی می‌باشد. شکاف یادشده به ویژه با تسریع روند اصلاحات اقتصادی (لیبرالیزاسیون) و خصوصی سازی، در دهه‌های اخیر تعمیق نیز شده است. در تعدادی از این کشورها که در سال‌های اخیر سیاست آزادسازی اقتصادی و اقتصاد بازار را پذیرفته‌اند، نقش اقتصادی و اجتماعی دولت‌ها تا حدود زیادی کاهش یافته و این امر تاثیری منفی بر بخش‌های گسترده‌ای از مردم گذاشته است، مردمی که در گذشته همواره به کمک حکومت‌ها متکی بوده‌اند. در نتیجه پدیده فقر و به حاشیه رانده شدن، افزایش یافته و شکاف بین فقرا و ثروتمندان به شکل ملموس و قابل توجهی گسترش پیدا کرده است. از اینرو اعتراضاتی بر محور بالابردن دستمزد، مبارزه با فساد، گرانی و بهبود شرایط معیشتی مردم شکل گرفتند (واعظی، ۱۳۹۲: ۲۹۱ و ۲۹۷ و ۲۹۲)

در کنار اینها، بیکاری نیز از مشکلات مهم جوانان در جهان عرب است. به طوریکه سطح بیکاری در بین جوانان عرب در سال ۲۰۱۰ به ۲۳/۴ درصد رسید. جوانان همچنین از سطح پایین دستمزدها و شرایط بد کار رنج می‌برند، به خصوص ۷۲ درصد جوانان در بخش غیردولتی با این مشکل مواجه هستند. به دلایل فوق، پدیده عدم ازدواج در این جوامع رایج شده و سن ازدواج در آنها تا حدود زیادی بالا رفته است. بطوریکه بیش از ۵۰ درصد جوانان پسر گروه سنی ۲۵ تا ۲۹ سال ازدواج نکرده‌اند که بالاترین نسبت بین کشورهای در حال توسعه است (همان: ۳۲۳ و ۳۲۲).

از آنجا که برخی از دانشمندان تنگدستی را علت اساسی کارهای خشونت آمیز و تروریستی می دانند (سمیعی اصفهانی و سالکی، ۱۳۹۴: ۷۴)، می توان نقش پررنگ مسائل و مشکلات اقتصادی را در گرایش به خشونت و فعالیت های غیرقانونی و افراطی در منطقه تصور کرد.

به نظر میگوئد و سانتیا رابطه ای تنگاتنگ میان تنگدستی و اوضاع بد اقتصادی و رفتارهای خشونت آمیز وجود دارد؛ وضع نابسامان اقتصادی میتواند مایه رفتارهای خشونت آمیز تروریستی شود، بدین صورت که پایین آمدن ظرفیت اقتصادی دولت در سایه شوکهای اقتصادی، باعث میشود که جوانان جامعه که در تنگدستی بسر میبرند و امکان فعالیت اقتصادی در بخشهای صنعتی، کشاورزی، بازار و... را ندارند، بکوشند از راههای خشونت آمیز به خواستههای خود برسند (همان: ۷۴)

همچنین طبق نظریه کاهش نقش دولت، دولت های ضعیف آمیخته با فساد، نمی توانند فرصت های لازم اقتصادی و اجتماعی را برای شهروندان خود ایجاد کنند. نتیجه آن خواهد بود که بستر مناسبی برای نارضایتی و حمایت از تروریسم در مردم به وجود می آید که به نوبه خود باعث شکلگیری گروه های تروریستی خواهد شد. یک مصداق بارز در اینباره، دنیای عرب است که در آن حکومت های ناتوان و استبدادی نمی توانند اسباب رضایت خاطر مردم را فراهم سازند و این باعث روی آوردن مردم به ایدئولوژی های افراطی و خشونت آمیز می گردد (سیمبر، ۱۳۸۴: ۱۰۶ به نقل از Bergen, 2002: 235).

۴. مشکلات زیرساختی (حقوق بشری و شهروندی)

«واژه شهروندی، وصفی است که همه افراد و آحاد یک ملت به صورت عادلانه از وضعی مشابه و یکسان برخوردار شوند و بر همین مبناست که شهروندی می تواند موجبات همگرایی و همبستگی اجتماعی را فراهم سازد» (واعظی، ۱۳۹۲: ۲۶۴).

همچنین طبق نظریه لیپست، آموزش، جهان بینی انسان‌ها را وسعت می‌بخشد، به آنها توان درک نیاز به هنجارهای بردباری، بازداشتن آنها از طرفداری از آموزه‌های افراطی و تک بعدی نگری می‌بخشد و ظرفیتشان را در انتخاب گزینش‌های منطقی بالا می‌برد (حافظنیا و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۵۹ به نقل از ملاحسینی، ۱۳۸۸: ۳۰).

اما متأسفانه بخش‌های گسترده‌ای از ملت‌های منطقه، با مشکل بی‌سوادی، بیکاری، پایین بودن سطح درآمد و عدم خدمت‌رسانی مناسب مواجه هستند (واعظی، ۱۳۹۲: ۲۹۱).

در کنار این، اعمال نفوذ مودیانه ابرقدرت‌ها و کشورهای اروپایی نیازمند نفت خاورمیانه، توأم با پایین بودن سطح فرهنگ عمومی و بالا بودن آهنگ افزایش جمعیت و میزان بی‌سوادی، باعث شده است که مردم خاورمیانه یا در چنگال حکومت‌های خودکامله و دیکتاتوری‌های نظامی به سر برند یا اینکه به خاطر کودتاهای مکرر و تغییرات رژیم‌ی در ناثباتی سیاسی، روزگار گذرانده و از هر نوع پیشرفت اجتماعی و فرهنگی محروم بمانند (ترکان، ۱۳۷۷: ۴۱).

طبیعی است که افرادی که از یکسو از سطح تحصیلات پایینی برخوردار بوده و بنابراین طبعاً از تجزیه و تحلیل عمیق مسائل اجتماعی و سیاسی بی‌بهره یا کم‌بهره‌اند و از سوی دیگر نیز از اجحاف در حقوق شهروندی و بشری خود رنج برده و راه اعتراض قانونی و رسیدن طبیعی به حق خود را نیز مسدود می‌بینند، در صورت فراهم بودن بستر فعالیت‌های خارج از روال مدنی، به آن روی خوش نشان می‌دهند.

۵. مقاومت و مخالفت در برابر روند جهانی شدن

یکی از کارکردها و اثرات جهانی شدن، گسترش منازعه بین مرکز - پیرامون به ویژه آنجا که ارزش‌های فرهنگی و قداستی پیرامون از سوی فرهنگ غالب مرکز به چالش کشیده می‌شود، می‌باشد. یکی از مصادیق گسترش منازعه در ارتباط با روند جهانی شدن و یا جهانی سازی «توسعه نامنی و تروریسم بین المللی» محسوب می‌شود (حافظنیا،

۱۳۹۰: ۶۸-۶۷). از نظر برخی از گروه های افراطی، مهمترین دشمن اسلام و مسلمانان، اسرائیل و آمریکا نیستند، بلکه زندگی و فرهنگ غربی را باید بزرگترین چالش علیه اسلام دانست (سیمبر، ۱۳۸۴: ۱۱۳-۱۱۲ به نقل از Ben Ladan, 1998: 6). طبیعی است تفکر سلفی که حتی گروهی از مسلمانان را نیز کافر می داند، به شدت با روند جهانی شدن که مترادف با ترویج و گسترش ارزش های فرهنگی و سبک زندگی غرب مسیحی است مخالف باشد و در حد توان خود بطور عملی نیز با آن مبارزه کند.

۶. نقش اسلام و اسلامگرایی در تحولات و جنبش های منطقه

در مجموع، در کشورهای منطقه می توان به سه جریان یا دیدگاه درباره رابطه دین با سیاست یا اسلام با دموکراسی، اشاره کرد: اول، جریان / دیدگاه سکولار - لیبرال است که اعتقادی به نقش سیاسی - اجتماعی اسلام ندارد و دین را مقوله ای فردی و خصوصی می داند. دوم، دیدگاه افراطی ای است که دموکراسی و نوگرایی را مغایر اسلام دانسته و با دموکراسی و آزادی های عمومی مرتبط به آن مخالف است و سوم دیدگاه و جریان اسلام گرای میانه رو است که اسلامگرایی را با دموکراسی قابل جمع می داند (واعظی، ۱۳۹۲: ۲۶۰).

عموما طیفی از مسلمانان که در رابطه با اقدامات افراطی و تروریستی متهم می شوند، به گروه دوم منتسب می باشند. با این حال نباید کتمان کرد که میان دو مفهوم «بنیادگرایی اسلامی» و «اسلامگرایی رادیکال» در شکل دقیق کلمه، تفاوت وجود دارد: مراد از بنیادگرایان اسلامی، گروهی هستند که بر اساس انگیزه های مذهبی عمل می کنند اما تمایلی به کاربرد زور و خشونت برای ترویج دیدگاه خود ندارند. در حالیکه اسلامگرایان رادیکال بر ضرورت توسل به خشونت برای تحقق اهداف سیاسی و ایدئولوژیک شان تاکید دارند (محمدی و حاضری، ۱۳۹۱: ۱۸۸).

همچنین دو دیدگاه درباره اسلامگرایی افراطی در جهان غرب وجود دارد: دیدگاه اول، اسلامگرایی را زائیده اسلام و پدیده رشد دین اسلام می‌داند. دیدگاه دوم اما معتقد است که اسلامگرایی، خود یک ایدئولوژی سیاسی مستقل است که در ظاهر به اسلام ارتباط دارد (سیمبر، ۱۳۸۴: ۱۰۹ به نقل از Tibi, 1998: 71-72).

یکی از مهمترین مسائل پیش روی جامعه مدنی و آینده دموکراسی، حکومت قانون و حقوق بشر در کشورهای منطقه، مساله «جنبش‌های بنیادگرای اسلامی» است. منظور از بنیادگرایی در این بحث، قرائت خشک، غیرمنعطف و تنگ‌نظرانه از اسلام می‌باشد که نمونه آن را می‌توان در تفکرات بخشی از جریان‌های سلفی، طالبان و گروه القاعده مشاهده نمود (واعظی، ۱۳۹۲: ۲۶۶).

در واقع، دیدگاه تقابل با غرب، بخش مهمی از این نظریه را تشکیل می‌دهد که بر مبنای آن اساسا اگر تمدن غرب و نحوه برخورد -تحقیق‌آمیز- آن با مسلمانان وجود نداشت، جنبش‌های افراطی نیز شکل نمی‌گرفتند.

جنبش‌های فکری درون خاورمیانه و مشخصا اندیشه سلفی‌گری از متن فرهنگ موجود خاورمیانه، که خواه ناخواه آمیخته با اسلام هم هست، برخاسته است. این مفتی‌ها هستند که اندیشه ترور و خشونت علیه دیگری را برای پیروان خود باورپذیر ساخته‌اند (حسینی، ۱۳۹۴: ۱). در این میان برخی اعتقاد دارند که حملات گروه‌های افراطی به غرب، در واقع تهاجم اسلام علیه سکولاریسم و مدرنیسم است (سیمبر، ۱۳۸۸: ۴۱۳ به نقل از Levin, 2001: 5).

همچنین عمدتا در یکی از رایج‌ترین تحلیل‌ها در مورد چرایی ایجاد و فعالیت گروه‌های افراطی (علیه غرب)، آنرا ناشی از بالاگرفتن روحیه نظامی‌گری در جهان اسلام تلقی می‌کنند (سیمبر، ۱۳۸۴: ۱۰۸-۱۰۹ به نقل از Thayer, 2001: 20). اینان می‌گویند طراحان و کارگزاران این حملات غالبا مردم جوان و مسلمان مانند گروه‌های القاعده، افراطیون وهابی، سلفی‌ها و داعش هستند (همان: ۱۰۹ به نقل از Marquand, 2001: 10).

همچنین برخی از تحلیلگران، اسلامگرایی را نوعی حرکت احیاگرانه تلقی می کنند که به دلیل شکست جنبش های ملی گرای سکولار در خاورمیانه شکل گرفته و رشد کرده است. در واقع اندیشه اسلامگرایی به عنوان یک ایدئولوژی جانشین برای مدل های توسعه و اندیشه های سیاسی غرب (سرمایه داری، سوسیالیسم و کمونیسم) مطرح شده است و اعتقاد به ناکارآمدی آنها داشته و اسلام را تنها جایگزین موثر آنها می داند (همان: ۱۰۹ به نقل از Sposito, 1999: 39-47).

برخی دیگر عقیده دارند اسلامگرایی افراطی نه تنها در مقابل سکولاریسم، بلکه در مقابل اسلامگرایی نوگرا و میانه رو نیز قرار می گیرد (همان: ۱۱۱ به نقل از Hitchens, 2001: 5-9). در واقع «این گروه ها فقط خودشان را قبول دارند و حتی سایر گرایش های موجود در جهان اسلام را مردود دانسته و منحصرآ تفسیر محدود و خاص خود را از اسلام و قرآن مقبول می دانند» (همان: ۱۰۹ به نقل از Marquand, 2001: 10).

نظریه ای دیگر قائل به تلاش اسلامگرایان در جهت احیای مجدد خلافت باشکوه گذشته است: به دنبال فروپاشی امپراطوری عثمانی - به عنوان دارالخلافه مسلمانان - جنبش های متعددی مبتنی بر نهضت های کلاسیک دینی به تدریج سربرآوردند. این جنبش ها، خاستگاهی ضد استعماری داشتند و خواهان بازگشت به «وضع پیشین» بودند. این جنبش ها با چالشی عظیم مواجه بودند و آن وجود اندیشه بازگشت به نظام خلفای صدر اسلام، یعنی بازگشت به «وضع پیشین» بود. این اندیشه بازگشت به زودی به شکل گیری اندیشه «تشکیل حکومت اسلامی» منجر شد که امروز در تفکر و اعمال گروه های افراطی چون القاعده و داعش قابل مشاهده است (واعظی، ۱۳۹۲: ۳۴۴-۳۴۳).

گفتمان اسلامگرایی افراطی که توسط گروه هایی چون طالبان، القاعده، داعش و جریان های سلفی جهادی و تکفیری مطرح شده است، رسالت اصلی خود را مبارزه با کفار (با تفسیری خاص که حتی شامل بسیاری از مسلمانان نیز می شود) از هر طریق ممکن تعریف کرده است. در این گفتمان، تنها یک گروه از مسلمانان برحق شناخته می شوند و به

کارگیری خشونت برای مقابله با دشمنان نه تنها مجاز بلکه ضروری قلمداد می‌شود (همان: ۳۵۲-۳۵۱).

البته در مقابل، غرب نیز اقداماتی در پررنگ‌تر کردن این روند داشته است. در واقع بنا بر یک تحلیل، ایالات متحده پس از پایان جهان دوقطبی و جنگ سرد، برای محقق ساختن نظام جهانی تک قطبی به رهبری خود، آنچنان که برخی از نومحافظه کاران حتی بیان کردند، «اسلام هراسی» را یکی از ابزارهای خود برای پیگیری این هدف و جنگ علیه تروریسم قرار داد (مجتهدزاده، ۱۳۹۲: ۲۴۴). همچنین برخی که تحلیل تندتری در این مورد دارند نظریاتی مانند برخورد تمدن‌ها را ارائه داده‌اند.

درمقابل، محافظه کاران امریکا که بنیادگرایی اسلامی یا رادیکالیسم اسلامی را در منطقه خاورمیانه مهم‌ترین عامل رشد تروریسم می‌دانند، معتقدند که باید از طریق حمایت از اسلام اصلاح طلب و دموکرات، شیوه‌های معتدلی از حکومت اسلامی را در این منطقه مستقر کرد تا اسلام در حد و مرزهای خود باقی بماند و بنیادگرایان اسلامی نتوانند از روش‌های تروریستی، ایدئولوژی خود را به بیرون از مرزها ببرند (محمدی و حاضری، ۱۳۹۱: ۱۸۸).

۷. ضعف ساختار مدرن و مدنی

علاوه بر ضعف مفاهیم مدرنی چون ملی‌گرایی و قدرت نهادهای سنتی، در غالب کشورهای منطقه، میان مفاهیم مدرن سیاسی چون جامعه مدنی و دموکراسی و مفاهیم سنتی دینی یک شکاف و حتی تقابل به وجود آمده است.

در کشورهای منطقه، از یکسور دولت‌های موجود به شدت با روشنفکران برخورد قهرآمیز دارند و از سوی دیگر بافت سنتی جوامع خاورمیانه و دوگانگی‌های گفتمانی

موجود در آنها به همراه اقتدارگرایی پدرسالارانه باعث شده است تا روشنفکران از ایفای نقش تاریخی خود در تقویت جامعه مدنی، حکومت قانون و دموکراسی باز بمانند (واعظی، ۱۳۹۲: ۲۷۰).

بسته شدن راه ها و کانال های مشارکت سیاسی و محدود کردن آزادی های سیاسی و مدنی، گروه های بالقوه و بالفعل در کشورهای منطقه را از بیان مشروع و قانونی خواسته هایشان باز می دارد. این امر، تعدادی از گروه های فرعی در برخی کشورهای عربی را به جدا شدن از بدنه جامعه و دنبال کردن هویت های فرعی خود سوق می دهد که نتیجه آن جدا شدن از حکومت مرکزی و شکل دادن جنبش های اجتماعی جدید به اشکال مختلف از جمله گروه های افراطی است (همان: ۲۹۳).

جوانان به عنوان فعال ترین قشر جامعه، در جهان عرب، مشارکتی در فعالیت های سیاسی ندارند. عدم آزادی های سیاسی و مدنی و ضعف احزاب و سازمان های جامعه مدنی و نقض آشکار حقوق بشر سبب رویگردانی جوانان از مشارکت سیاسی از طریق کانال های مشروع شده است (همان: ۳۲۳).

در نهایت، اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ و تضعیف بیش از پیش ساختارهای جامعه مدنی، زمینه جدیدی را برای سلفی های تندرو برای مبارزه علیه کفار (آمریکا) و اهل بدعت (شیعیان عراق) ایجاد کرد. (همان: ۳۷۳).

۸. نمایش اعتراض به نابرابری های اقتصادی - رفاهی و سطح زندگی در سطح

جهانی

دلیل دیگر بروز خشونت ها علیه غرب از طریق اعمال گروه های افراطی یا تروریستی، ابراز نارضایتی و انزجار در خصوص نابرابری های اقتصادی بین کشورهای شمال و جنوب یا کشورهای توسعه یافته و کشورهای جهان سوم دانسته می شود. در این دیدگاه، این نابرابری زائیده سیاست های طراحی شده و ناعادلانه مبتنی بر جهانی شدن و

سرمایه داری جهانی است. نظامی که در آن فقرا، فقیرتر و ثروتمندان، ثروتمندتر می‌شوند (سیمبر، ۱۳۸۴: ۱۰۱).

در نظام نابرابر جهانی، امروزه اغلب یک میلیارد مسلمان در فقر و گرسنگی زندگی می‌کنند و عده‌ای این مساله را محرکی جهت تشکیل گروه‌ها و انجام عملیات افراطی بر ضد غرب ثروتمند می‌دانند (همان: ۱۰۲ به نقل از Klare, 2001 : 3-9).

امروزه تروریسم را می‌توان اقدامی اعتراض آمیز علیه نظم موجود جهانی دید که در آن گفتمان مسلط با بکارگیری ابزارهای مختلف، امکان گفتگو یا دیالوگ برابرانه را برای دیگر گروه‌ها فراهم نمی‌کند. تسلط گروه‌های قدرت و ثروت در نظام‌های سیاسی و اقتصادی، گروه‌های اجتماعی و هویتی حاشیه را استعمار می‌کند. در واکنشی به چنین نظامی، برخی گروه‌ها در دفاع از هویت خود از استراتژی‌های تلافی‌جویانه روش‌های تروریستی استفاده می‌کنند (محمدی و حاضری، ۱۳۹۱: ۱۹۴).

از دید لاکوئر نیز، از عوامل اقتصادی مهم پاگرفتن تروریسم در جهان، یکی نبود تناسب میان رشد جمعیت و اشتغال و دیگری توزیع نامناسب ثروت میان کشورهای جهان است. لاکوئر می‌گوید توزیع نادرست ثروت بویژه در کشورهای خاورمیانه و جهان سومی مایه رکود اقتصادی و اجتماعی در این جوامع گشته است. وجود این شکاف اقتصادی و بی‌توجهی به چنین معضلاتی به سرخوردگی شهروندان و روی آوردن لایه‌هایی از جامعه به تروریسم می‌انجامد (سمعی اصفهانی و سالکی، ۱۳۹۴: ۷۴ به نقل از Laquer, 2003: 17-18).

۹. اهمیت استراتژیک و در نتیجه دخالت‌های غرب در منطقه

عامل دخالت‌های غرب در منطقه را در چند موضع می‌توان بررسی کرد:

ایجاد و تعیین مرز در تعدادی از کشورهای منطقه

کشورسازی و ترسیم مرزها را - که عموماً توسط انگلستان و فرانسه انجام شد- در اغلب موارد می توان ریشه های شکل گیری کشورها و حکومت های ضعیف و غیرمردمی و در نتیجه بی ثباتی در منطقه دانست.

ایجاد گروه های چریکی و آموزش و تسلیح آنها

دیدگاهی دیگر، سلاح های اهدایی غرب در جهت منافع خود به تعدادی گروه مزدور در منطقه را از دلایل اصلی شکل گیری و فعالیت گروه های افراطی یا تروریستی می داند:

«غرب در پیدایش القاعده نقش مستقیم داشت» و این غرب بود که در گذشته با تجهیز گروه هایی درون کشورهای منطقه در جهت پیگیری کم در دسر منافع خود و آموزش آنها، راه را برای خودسری های بعدی باز کرد. در واقع، تجمع این حمایت های مادی با تجهیز به سلاح در کنار تجهیز افکار به اندیشه های دینی آمیخته به خرافات و تفسیر شخصی علمای دینی در خصوص جهاد علیه کفار، در نهایت شکل دهنده گروه های افراطی - تروریستی شد (حسینی، ۱۳۹۴: ۱).

شرکت سلفی ها در جهاد علیه نیروهای شوروی که در سال ۱۹۷۹ در حمایت از دولت کمونیست افغانستان وارد این کشور شده بودند را می توان بنیان و پایه وضعیت کنونی گروه های سلفی جهادی دانست. در آنزمان، سلفی ها، گروه های اسلامی مسلح را در پاکستان و افغانستان برای جهاد با کمونیست ها تشکیل دادند (واعظی، ۱۳۹۲: ۳۷۷). این گروه ها از حمایت آمریکا و دولت ریگان برخوردار بودند.

مطابق نظریه واکنش معکوس، عواقب ناخواسته حاصل از سیاست خارجی آمریکا، باعث آفرینش دشمنانی می شود که بعداً خود به غرب حمله می برند. مثلاً از این دیدگاه، گروه القاعده، پرورش یافته سازمان جاسوسی آمریکا بود و سپس همانها به آمریکا حمله کردند (سیمبر، ۱۳۸۴: ۱۰۴ به نقل از Scheer, 2001: 8).

دخالت‌های نظامی

طبق این دیدگاه، اعمال مسلمانان در منطقه در واقع عکس‌العملی انتقام‌آمیز در نتیجه عملکردهای خشن نظامی و امپریالیستی آمریکاست. اعمالی منانند: جنگ خلیج فارس، حمله آمریکا به سودان، لیبی، اشغال افغانستان و عراق و همچنین کمک نظامی و اقتصادی به اسرائیل. به علاوه، این حملات، نشأت گرفته از نارضایتی نسبت به حمایت آمریکا از رژیم‌های سرکوبگر منطقه نیز می‌باشد. در این میان شاید کلاسیک‌ترین و دیرپاترین مسأله، حمایت آمریکا از دولت اسرائیل باشد. دولتی که در برابر آن فلسطینی‌های مسلمان قرار دارند (سیمبر، ۱۳۸۴: ۱۰۰).

اعلام سیاست‌هایی چون تغییر رژیم^۱ در کشورهای دیگر از راه عملیات نظامی پیشگیرانه و یکجانبه‌گرایانه از سوی آمریکا در دوره حکومت نومحافظه‌کاران، منجر به حمله نظامی به افغانستان و اشغال عراق شد و تروریزم را در آن دو کشور رونق فراوانی داد (مجتهدزاده، ۱۳۸۹).

همچنین سرازیر شدن سربازان آمریکایی به سواحل جنوبی خلیج فارس برای جنگ با عراق، علمای سلفی را به سوی صدور فتاوی‌ای تحریم استعانت از کفار برای جنگ با مسلمانان سوق داد و موجب ایجاد یک جریان قوی معارض سلفی در جزیره العرب شد (واعظی، ۱۳۹۲: ۳۷۲).

دخالت‌های سیاسی یا تبلیغاتی (نوین)

موضوع دخالت‌های نرم را می‌توان به چندین زیربخش تقسیم کرد، مانند: دخالت‌های نظامی نرم مثل کودتا، دخالت‌های سیاسی مثل سیاست فضای باز کارتر در ایران،

^۱ Regime Change

دخالت های تبلیغاتی مثل بمباران رسانه ای و نیز روند جهانی شدن که از مرزهای فیزیکی یا مجازی وارد کشورهای منطقه می شود.

در واقع مسلمانان از این خشمگینند که آمریکا از دولتهای غیراسلامی حمایت به عمل می آورد (سیمبر، ۱۳۸۴: ۱۰۳ به نقل از Freedland, 2001: 3).

گروهی از تحلیلگران تاکید دارند که رفتار این گروه ها عمدتاً زائیده سیاست های آمریکا و دولت های عربی است تا اینکه حاصل ایدئولوژی سیاسی گروه های تروریستی باشد (همان: ۱۱۱ به نقل از Friedman, 2001: 11).

تلاش غرب برای گسترش حضور و سیطره خود در منطقه در دو دهه گذشته و ایجاد نظم مطلوب خود، باعث بروز برخی از واکنش ها و گرایش های عمومی ضدغربی در منطقه شد که پایه های نظم پیشین را به شدت به چالش کشید. از جمله سیاست ها و اقدامات غرب به رهبری آمریکا که باعث تشدید گرایش ها و احساسات ضدغربی در منطقه شد می توان به حمایت های بی قید و شرط غرب از اسرائیل، حمایت از رژیم های اقتدارگرای عرب، مداخله در امور داخلی کشورهای منطقه و مقابله با برخی گروه های اسلامی اشاره کرد. در نتیجه برخی واکنش ها در افکار عمومی منطقه تاثیر گذاشت و برخی نیز حالتی رادیکال تر داشت و به ظهور گروه هایی با رویکردهای ضدغربی در منطقه منجر شد (واعظی، ۱۳۹۲: ۳۰۳).

در همین راستا، ساموئل هانتینگتون^۱ با ارائه ژئوپلیتیک «غرب در مقابل بقیه»^۲ عنوان می دارد که استیلای جهانی را می توان با تفرقه و به جان هم انداختن تمدن های دیگر حفظ کرد! (کوهن، ۱۳۸۷: ۷۰). همچنین «در درون آمریکا، گروهی معتقدند که آمریکا باید از فرصت تاریخی که با پیروزی لیبرال دموکراسی بر فاشیسم و کمونیسم به دست آمده

^۱ Samuel Huntington

^۲ West Against the Rest

است، بهره‌گرفته و با پیروزی بر اسلام سیاسی به عنوان آخرین دشمن لیبرال دموکراسی راه را برای واقعیت یافتن امپراتوری جهانی امریکا و تحقق رویای امریکایی^۱ در جهان هموار کند» (مجتهدزاده، ۱۳۹۲: ۳۰۵).

طبیعی است که اینچنین دخالت‌هایی باعث تحریک مسلمانان منطقه و در صورت وجود زمینه کافی، تشکیل گروه‌های مبارز می‌گردد. «یکی از عوامل مهم محرک تاسیس و احیای جنبش‌های اسلامگرا در جهان تسنن، انگیزه مبارزه با حضور و نفوذ بیگانگان در دارالاسلام است. طی قرن گذشته، هر حرکت و جنبشی که با انگیزه‌های احیای اسلامی پا به عرصه سیاسی و اجتماعی جهان اسلام گذاشته است، یکی از اهداف خود را مبارزه با استعمارگرایان و بیگانگان (کافر) در دارالاسلام تعریف کرده و پیگیر این هدف بوده است» (واعظی، ۱۳۹۲: ۴۰۶ به نقل از: اساسنامه اخوان المسلمین، مصوب ۱۹۴۵).

و نباید از نظر دور داشت که سیاست‌های سلطه‌گرانه آمریکا، نقش اساسی در برانگیختن انگیزه‌های تروریستی مردم کشورهای جهان سومی علیه این کشور دارد (ناجی راد، ۱۳۸۷: ۲۷۶).

و بالاخره، از نظر عده‌ای، علت تبدیل خاورمیانه به مرکز بحران‌های تروریستی زمان حاضر اینست که چون این منطقه مهم‌ترین منبع تامین‌کننده انرژی کل دنیاست از این رو حکومت‌ها و گروه‌های مختلفی در این منطقه به منظور کسب بیشترین منافع اقتصادی و سیاسی به استعمار هویت‌های اجتماعی و فرهنگی می‌پردازند که در نهایت منجر به تولید جهان دوپاره و متشنجی بین مردم بومی و خارجی‌ان می‌شود (محمدی و حاضری، ۱۳۹۱: ۱۹۲).

۱۰. برخورد‌های دوگانه غرب

می‌توان گفت که عربستان سعودی، به عنوان مهد تفکرات سلفی‌گری، در حال حاضر نیز مهم‌ترین پایگاه سلفی - وهابی‌ها در سطح جهان اسلام و عرب است و نظام سعودی که در ائتلاف و پیمانی دیرینه با علمای وهابی - سلفی قرار دارد، اصلی‌ترین نیروی پیش‌برنده و ترویج‌کننده سلفی‌گری در جهان محسوب می‌شود (واعظی، ۱۳۹۲: ۳۷۹). با اینحال ایالات متحده با حکومت عربستان رابطه‌ای نزدیک و دوستانه دارد و کمتر فشاری بر این کشور به منظور بازکردن فضا و برخورد با گروه‌های وهابی - سلفی وارد می‌آورد.

نمونه دیگری از این مساله را می‌توان در مورد لیبی مشاهده کرد. در دسامبر ۲۰۰۳، لیبی تعهد نمود کلیه سلاح‌های کشتار جمعی، همراه با برنامه‌های ساخت موشک دور پرواز خود را نابود کند و انجام این کار را زیرنظر و با همکاری ایالات متحده، انگلستان و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و سازمان منع سلاح‌های شیمیایی آغاز کرد (ناجی راد، ۱۳۸۷: ۴۵۸). با اینحال در جریان ناآرامی‌هایی که در دوره موسوم به «بهار عربی» به لیبی نیز سرایت کرد، نیروهای غربی به لیبی حمله کردند و یکی از دلایل مهم سقوط رژیم قذافی بودند.

چنین برخوردهایی از یکسو موجب ادامه حمایت برخی از حکومت‌های متحجر منطقه از فرقه‌های افراطی و تندروی مسلمان بوده، از سوی دیگر جبهه نیروهای مدنی و میانه‌روی که قصد ارائه الگویی مقابل الگوی خشونت و جهاد افراطی را بر مبنای مفاهیم غربی‌ای چون دموکراسی دارند، تضعیف می‌کند.

۱۱. مسائل فرهنگی - تربیتی زیرساختی

در اکثر کشورهای این منطقه، از دوران کودکی، افراد با خشونت مواجه و با آن بزرگ می‌شوند. حتی به برخی از کودکان، خشونت، آموزش داده می‌شود. مشکلات و مسائل زیرساختی فرهنگی تا آنجایی است که به اکثر بچه‌ها یاد داده می‌شود یا یاد می‌گیرند که

برای گرفتن حق خود، ناچارند به خشونت و زور متوسل شوند. در اکثر کشورهای منطقه، قانون یک عامل درجه دوم بوده و یا اجرا نمی‌شود و یا بطور سلیقه‌ای تفسیر و اجرا می‌شود. طبیعی است که وقتی قانون حاکم نباشد، هر فردی که قدرت و ثروت بیشتری داشته باشد می‌تواند بیشتر و راحت‌تر به اهداف و خواسته‌های خود برسد. این مسائل که از کودکی در ذهن و جان جمعیت منطقه رسوخ می‌کند موجب می‌شود در بزرگسالی آنها استعداد زیادی در خشونت ورزی به اشکال مختلف داشته باشند. در نهایت هنگامی که گروه‌های افراطی تروریستی در اطراف آنها فعال باشند، آنها آمادگی پیوستن به این گروه‌ها و اینبار تجربه خشونت مسلحانه و سازمان یافته را داشته باشند.

۱۲. اختلافات و رقابت میان کشورهای منطقه

علاوه بر کشورهایی که در منطقه در آتش اقدامات افراطی گروه‌های تروریستی می‌سوزند، دیگر کشورهای منطقه نیز در اکثر موارد بجای اینکه سعی در رفع تشنجات و برقراری صلح و ثبات نمایند، به دنبال پیگیری اهداف و منافع خاص خود هستند و از آنجاییکه این اهداف و منافع اکثراً در تضاد با سایر کشورهای منطقه است، موجب بیشتر شدن تنش و درگیری‌ها می‌گردد. این امر تا آنجا جدی است که حتی شائبه کمک‌های پنهانی برخی کشورهای منطقه به تروریست‌ها در راستای حفظ و برقراری منافع موردنظر آنها مطرح است. پیداست که با این اوضاع، نمی‌توان حداقل در آینده‌ای نزدیک به برقراری صلح و ثبات کامل در کشورهای منطقه خوشبین بود. به عنوان مثال دستگاه امنیتی عربستان که همواره دارای ارتباطات مشکوکی با سلفی‌های تندرو بوده است از این اهرم برای ضربه زدن به ساختار جدید عراق و شیعیان استفاده کرده است (واعظی، ۱۳۹۲: ۳۷۳).

۱۳. ساختار جمعیتی منطقه

جوان بودن ساختار جمعیت منطقه نیز عامل دیگری است که از دو جهت می‌تواند زمینه‌ساز ایجاد و رشد گروه‌های افراطی شود:

۱. جوانان با توجه به خواسته ها و نیازهای مختلف و متعدد خود، بیش از دیگر اقشار و گروه های سنی از دولت انتظار خدمت رسانی و امکانات دارند. بنابراین، ضعف عمومی دولت های موجود در منطقه در برآورده سازی این نیازها و توقعات - که بیشتر در اینمورد بحث شد- این جوانان را از دولت ها ناراضی ساخته و در صورت فراهم بودن بستر، جذب دیگر گروه های مدنی یا غیرمدنی می کند.

۲. از آنجا که فرد جوان و نوجوان از انرژی بیشتری نسبت به دیگر گروه های سنی برخوردار است، علاقمند به ماجراجویی و ضمنا احساساتی نیز می باشد، بیشتر مورد توجه گروه های افراطی بوده و آسان تر جذب این گروه ها می گردد.

۱۴. نقشه غرب بر اساس تئوری توطئه

در نهایت یکی از جدیدترین و سخت گیرانه ترین نظریات در این رابطه که اکثرا توسط متفکران کشورهای اسلامی مطرح می شود اینست که گروه های افراطی - تروریستی منطقه، حاصل نقشه سرّی کشورهای غربی و مخصوصا اسرائیل بر علیه مسلمانان و کشورهای غیرهمسوی اسلامی است تا هم مسلمانان را به خود گرفتار کند تا مجال مقابله با غرب و اسرائیل را نداشته باشند و هم در دیگر نقاط جهان، دیدگاه منفی عموم انسان ها را به مسلمانان تحریک و موجب گردد.

البته این به آن معنا نیست که همگی صاحب نظران در کشورهای اسلامی به این نظریه اعتقاد داشته باشند. برخی، بر پایه اسناد و مدارک موجود، چنین نظریه ای را رد می کنند: «علیرغم اینکه القاعده مکررا مسئولیت حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ را بر عهده گرفته و حتی نوارهای ویدئویی شهادت که توسط هواپیماربایان ساخته شده و در آن درباره حملات آینده صحبت شده است را پخش کرده اند، پایگاه های اینترنتی وابسته به جنبش جهادی منظم اظهاراتی را در صفحات خود درج می کنند مبنی بر اینکه ایالات متحده و

اسرائیل این حملات را خودشان اجرا کردند تا جنگ با تروریسم را، که منظور از آن جنگ با اسلام بوده است، توجیه کنند» (یزدان پناه، ۱۳۹۴: ۱۰۴).

نتیجه‌گیری

به جای تکیه نمودن صرف به یکی از این رهیافت‌ها، ترکیب و ارتباط متغیرها می‌تواند بهتر توضیح دهنده دلایل ایجاد و رشد تروریسم در منطقه باشد (سیمبر، ۱۳۸۴: ۱۱۶) می‌توان گفت یکی از مهمترین متغیرهایی که در مطالعات ژئوپلیتیک شایسته‌امعان نظر است این است که گروه‌های کوچکتري از مردم، با اهمیت بسیار اندک اجتماعی و سیاسی می‌توانند خشونت‌های گسترده با تاثیرات زیاد را از خود بروز دهند. بدین ترتیب بروز این خشونت‌ها مسئله‌ای نیست که راه حل نهایی داشته باشد بلکه تهدیدی است که با توجه به شرایط نو متحول می‌شود. اتخاذ هر راهبرد و راهکاری در مواجهه با آنها مستلزم آشنایی با دیدگاه بازیگران موثر در ارتباط با آنهاست. خشونت‌های رخ داده، رفتاری هستند که اصولاً توسط بازیگران غیردولتی و آنانی که حاکمیت‌های سیاسی موجود را مشروع نمی‌بینند اتخاذ می‌شود. نوعی از رفتار سیاسی چندوجهی و پیچیده هستند که در عرصه چند مرکزی، واگرا و چندبعدی بین‌المللی رخ می‌دهند (همان: ۱۱۷)

جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه، پاسخ به انباشت مطالبات و بحران طولانی مدت در این کشورهاست. بحران اقتصادی و معیشتی که ناشی از سوء مدیریت نخبگان حاکم بوده، می‌تواند به همراه سایر عناصر بحران که همان بحران هویت، مشروعیت و بحران فرهنگی است، زمینه‌ساز شکل‌گیری این جنبش‌ها می‌باشد (واعظی، ۱۳۹۲: ۱۲۹). نمی‌توان این واقعیت را کتمان کرد که برای شکل‌گیری و انجام گروه‌ها و فعالیت‌های تروریستی، می‌بایست قبل از هرچیز بستر و زمینه آن مهیا باشد. در واقع عواملی چون وجود افراد یا سلاح، چیزی بیش از عوامل روساختی نیستند و عوامل اصلی، عوامل زیرساختی چون تفکرات و ایدئولوژی‌ها می‌باشند. متأسفانه به نظر می‌رسد در حال

حاضر بیشترین زیرساخت برای این قبیل فعالیت ها در منطقه خاورمیانه و غرب آسیا فراهم است.

در شرایط جدید و به منظور ایجاد نظم و ثبات پایدار در خاورمیانه یکی از استلزامات مهم آن است که قدرت های غربی سیاست ها و رویکردهای گذشته خود را پایان داده و از دخالت های بیجا در منطقه بپرهیزند (همان: ۴۵۱). این مهم شامل قدرت های منطقه ای نیز می شود که برای پایان بی ثباتی های منطقه خود که در درازمدت بر امنیت ملی خود این قدرت ها نیز موثر است، لازم است ابتدا اختلافات گذشته را کنار گذاشته و سپس تلاش کنند تا در سایه اعتماد متقابل و در پای میز مذاکره و نه میدان نبرد با یکدیگر گفتگو کرده و به راه حلی بینابینی که برآورده کننده خواسته های همه طرف های ذیصلاح درگیر باشد، دست یابند.

پس از گذر از مرحله اول که می توان آنرا ثبات منطقه در کوتاه مدت نام نهاد، نوبت به برنامه های میان مدت و بلند مدت می رسد. واضح است که در صورتیکه مسائل منطقه به طور زیرساختی حل نشوند، حتی در صورت دستیابی به صلح در منطقه، این دستاورد، موقتی بوده و با تلنگری جدید، آتش زیر خاکستر مشکلات منطقه مجددا شعله ور می شود. از اینرو لازمست تا توجه دولت های ملی، قدرت های منطقه ای و ابرقدرت های جهانی معطوف به حل زیرساختی و ریشه ای مسائل گردد. مسائلی از قبیل: فرهنگ، اقتصاد، دموکراتیک و کارآمد کردن دولت ها و مشابه اینها که در بخش های گذشته به آنها اشاره شد.

سخن آخر اینکه تنها با حل زیرساختی مسائل و مشکلات است که می توان به حل اساسی مشکلات بی ثباتی، جنگ و تروریسم در غرب آسیا و خاورمیانه امیدوار بود.

منابع

- ابوالحسنی، علی محمد (بدون تاریخ): «جنبش اجتماعی». پژوهشکده باقرالعلوم: <http://www.pajoohe.com>
- ترکان، اکبر (۱۳۷۷): «نظری اجمالی به ژئوپولیتیک جهانی دو قرن اخیر». تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۹۰): «اصول و مفاهیم ژئوپولیتیک». مشهد: انتشارات پاپلی.
- حافظنیا، محمد رضا، زهرا احمدی پور و مصطفی قادری حاجت (۱۳۹۱): «سیاست و فضا». مشهد: نشر پاپلی.
- حسینی، سید محمدجواد (۱۳۹۴): «ترکش داعش در اروپا». گاهنامه سحر (اندکی صبر سحر نزدیک است)، ارگان رسمی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران، سال نهم، دوره جدید، شماره: ۲۴ آبان ۱۳۹۴.
- سمیعی اصفهانی، علیرضا و عبدالکریم سالکی (۱۳۹۴): «ترور، تروریسم و تروریسم دولتی». اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۹۹، بهار ۱۳۹۴.
- سیمبر، رضا (۱۳۸۴): «بررسی نگرش‌های متفاوت درباره حملات تروریستی علیه غرب». فصلنامه ژئوپولیتیک، شماره ۲.
- کوهن، سائول برنارد (۱۳۸۷): «ژئوپولیتیک نظام جهانی». ترجمه: عباس کاردان. تهران: ابرار معاصر تهران.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۹): «ژئوپولیتیک نظام نوین جهانی». نشریه مهرنامه، شماره ۶، آبان ۸۹.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۹۲): «فلسفه و کارکرد ژئوپولیتیک (مفاهیم و نظریه‌ها در عصر فضای مجازی)». تهران: سمت.

- محمدی، نعیم و علی محمد حاضری (۱۳۹۰): «تروریسم به مثابه یک جنبش اجتماعی جدید در مواجهه با دموکراسی». پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هفتم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۱.
- میرحیدر، دره (۱۳۸۲): «مبانی جغرافیای سیاسی». تهران: سمت.
- ناجی راد، محمد علی (۱۳۸۷): «جهانی شدن تروریسم». تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- واعظی، محمود (۱۳۹۲): «بحران های سیاسی و جنبش های اجتماعی در خاورمیانه: نظریه ها و روندها». تهران: وزارت امور خارجه، اداره نشر، ۱۳۹۲.
- یزدان پناه درو، کیومرث (۱۳۹۴): «جزوه درس جغرافیای سیاسی و فضای مجازی». دانشگاه تهران.